مردن فقط به زمین نزدیک تر شدن است (نگاهی به مجموعه شعر «آوازهای زن بی اجازه»)

علی محمدی، سینا

«مردن‏ فقط به زمین‏ نزدیک‏تر شدن است» نگاهی به مجموعه شعر «آوازه‏های زن بی‏اجازه»، سرودهء«گراناز موسوی»

@سینا علی محمدی وقتی از شاعری یک مجموعهء خوب و قابل قبول می‏خوانی و مهم‏تر اینکه پس از خواندن کتاب با خوانش چند دربارهء آن(با نگاهی دقیق‏تر و وسواسی بیشتر)باز هم لذت می‏بری،بی‏صبرانه به انتظار دیدن کتاب بعدی‏ آن شاعر می‏نشینی.

«آوازه‏های زن بی‏اجازه»کتابی بود که من انتظار خواندن آن را می‏کشیدم و«گراناز موسوی»صاحب این مجموعه شعر با کتابی قبلی خود -پا برهنه تا صبح-حضور شاعری جوان،پر استعداد و در عین حال حرفه‏ای‏ را به مخاطبان جدی(و حتی غیر جدی)شعر امروز ایران نوید داده است.

«آوازهای زن بی‏اجازه»شامل 32 شعر سپید است که در دو دفتر با نامهای-در فاصلهء دو جیغ-و آوازهای زن بی‏اجازه-توسر نشر«سالی» به چاپ رسیده است.سهم دفتر اول 13 و دفتر دوم 19 شعر است.

در نگاه اول و با تورقی ساده و نگرشی سطحی شاید احساس شود کتاب‏ «آوازهای...»ادامهء طبعی و منطقی«پا برهنه تا صبح»باشد همان طور که‏ موسوی می‏گوید:

خط را بگیرد و بیا/هنوز در کار کشت قاصدک‏ام/گرچه تنم میان زخم و جنون/گم/و کلاغ عاشقم از پنجره‏ام/پر/خط را بگیرد و بیا...

«رگبار صفحه 21»

اما وقتی با دقت بیشتری قدمهایت را برمی‏داری و خطی را که موسوی‏ گفته دنبال می‏کنی،تفاوتهای چشمگیری را نسبت به کتاب قبلی او در می‏یابی،تفاوتهایی که نه تنها ادامهء طبیعی کتاب قبلی نیست،بلکه در قسمتهای،مقابل شعرهای گذشتهء او قرار می‏گیرد.

از نکات مهم و مثبتی که باعث شد تا مجموعهء«پا برهنه تا صبح»به‏ یکی از موفق‏ترین کتابهای شعر سال تبدیل شود،زبان صمیمی و بیان‏ راحت و سالمی بود که موسوی در شعرهای این مجموعه به کار بسته بود:

پشت پنجره‏ام کلاغی است/اخمش می‏کنم/جیغ می‏کشم/نگاه می‏کند /نمی‏رود/بیش از این به من نمی‏رسد/غروب زمستان/و کلاغی که عاشق‏ من است.

مجموعه پا برهنه تا صبح،«عاشقانه»،صفحه 83

در شعر بالا علاوه بر صمیمت و بیان و زبان شاعرانه ما با یک دید محتوایی نو که بر اساس دو ویژگی مهم شعر امروز یعنی 1-جزءنگر و 2- عینی‏گرا شکل گرفته روبه‏رو هستیم؛چیزی که در شعر بیشتر شاعران‏ جوان امروز کمتر دیده می‏شود.اما باید از خانم موسوی پرسید که چه بلایی‏ بر سر این زبان آمده است که در مجموعه«آوازهای...»ما با چنین‏ شعرهایی روبه‏رو می‏شویم:

سایه‏ام می‏ساید به سایه‏ات/با بهار همسایه می‏شوم/می‏ریزی/سایه‏ /می‏ریزد زیر چشمانم/بر من برگ می‏روید...

هشت سین،صفحه 12

یا:

راستش را بریز/در کفش‏های دیر و دروغا/گوزن‏ها مرده‏اند/زیر زیرکی‏ بریز/پیش از آنکه ریز ریز شویم...

گوزن‏ها،صفحه 50

یا:

بازی زیر پوستی ملافهء گل گل/رنگ به رنگ و رگ به رگ گرگر...

آرامش در حضور دیگران،صفحه 52

که این چنین آن زبان و بیان ساده،شاعرانه و انعطاف‏پذیر،تبدیل به‏ یک زبان خشک،مصنوعی و انتزاعی می‏شود.

واقعیت این است که وقتی در کتاب«آوازهای...»شعر اول،شعری است‏ با عنوان«بازی»و به این شکل شروع می‏شود:

باز نبودی/از پنجره‏های باز/باد در اتاق افتاد...

من پیش‏بینی چنین نمونه‏هایی را می‏کردم.

موسوی در«آوازهای...»بیش از آنکه به فکر زبان صمیمی،دید محتوایی ناب و جهان شاعرانه باشد(که هر سه مورد در موفقیت کتاب اول‏ او نقش بسزایی داشتند)اسیر بازیهای زبانی،موج سواریها و فرمهای‏ مختلف شعری(و تا حدی غیر شعری)شده است و توان شعری خود را صرف‏ چگونه گفتن کرده است تا چه گفتن؟

در واقع این درگیری زیاد بین شاعر و زبان و فرم منجر به ایجاد فاصله‏ای بین ذهن موسوی و زبان شعری و در نهایت آنچه او روی کاغذ آورده می‏شود که خود این فاصله باعث عدم انسجام شعرها و یکی از دلایلی‏ می‏شود که مخاطب نتواند با شعرهای این مجموعه ارتباط خوبی برقرار کند.

من احساس می‏کنم که موسوی سعی کرده با رفتارهای خاصی که با زبان انجام می‏دهد ابعاد مختلف زبان را وارد قلمرو هنری شعر خود کند و به نفع فرم شعری را از آن بهره گیرد و این بازیهای زبانی نتیجهء مستقیم چنین‏ روی‏کردی است.هر چند که بی‏انصافی است اگر نمونه‏های موفقی از این‏ نوع رویکرد را از قلم بیندازیم و از ذکر آنها خودداری کنیم.جایی که بازیهای‏ زبانی تبدیل به شگردهای زبانی می‏شود و هم باعث تأویل‏پذیری متن‏ می‏شود و هم به موسیقی شعر کمک می‏کند:

انعکاس نه/نه/در راهروهای پوستت تجدید شد/انگار شهریور بود/ مثل تیر اما/رد شدی در من

...خانوم،صفحه 65

یا

وهای نفسهایم/فاصله‏ای ابری/میان وهوی آن سوی شیشه‏ها/و رؤیاهای معطل/و های های من که این چنین ویران/بر ویرانه‏های زنی که‏ دیگر نیست...

مرثیه،صفحه 27

به این نوع روی‏کرد نمی‏توان ایراد گرفت چرا که تخیل برانگیز است و کاملا متفاوت از این است که شاعر به طور ساختگی و مصنوعی با زبان‏ بازی کند و ذهن و اندیشهء مخاطب را به بازی بگیرد.

در مجموعهء«آوازهای...»چند شعر حضور دارند که شاید نتوان آنها را زیر گروه شعر«اعتراض»قرار داد،اما کم نیست شعرهایی که دارای‏ ارجاعات اجتماعی،سیاسی،فرهنگی و...هستند؛ارجاعاتی که با یک‏ روایت شعری(بر شعری بودن روایتها تأکید می‏کنم)به عینیت شعرها کمک می‏کد.نگرش و حرکتی که شاید در بسیاری از شاعران مطرح و جریان‏ساز شعر امروز(بر امروز بودنش تأکید می‏کنم)نه تنها نادیده گرفته‏ می‏شود بلکه به طور کل نفی می‏شود(چرا؟).در شعرهایی مثل نامه،از کوره به در،از در به دار،چهار صد ضربه و...ما با چنین حرکت و ارجاعاتی از سوی موسوی مواجه هستیم:

داربه دار/دنبال زنی گشتم/که هر وقت خودش می‏خواهد بدهد/به‏ باد/موهایش را/به آب/هی گل گل/و بدهد/به شاخه‏ای از جنگل/هی جان‏ /وقتی که خودش بخواهد نه خداش...

از در به دار،صفحه 38

یا:

شعرهای بی‏شب و شب‏های کله پا/گیلاس گیلاس/از درخت بالا می‏رفتیم/و یادمان می‏رفت/تهران گر و گور بی‏درخت/کفاف جوانی‏مان را نمی‏دهد...

نامه،صفحه 14

در نمونه‏های بالا ملاحظه می‏شود که شاعر صرفا به دنبال‏ سفارش‏های اجتماعی،فرهنگی،سیاسی و...نیست،شعار هم نمی‏دهد (چیزی که گریبان بسیاری از شاعران-حتی بزرگ-ما را گرفته بود و گرفته‏ است)بلکه با زبان و بیان شاعرانه از یک شعر عاشقانه(نامه)فراروی‏ می‏کند و با عمق بخشیدن به گسترده‏تر کردن فضای شعر،مخاطب را در گیر و دار مسائل مختلف قرار می‏دهد.

یکی از تکنیک‏هایی که در مجموعهء«آوازهای...»نسبت به کتاب‏ قبلی،موسوی به کار گرفته یا بهتر بگویم سعی کرده به کار گیرد استفاده از قافیه‏های درونی در شعر است.به زعم من قافیه‏هایی که موسوی استفاده‏ کرده نتوانسته به موسیقی شعرش کمک کند و به طور کاملا محسوسی در ذوق مخاطب می‏زند و این تنها به این دلیل است که قافیه‏ها در شعرها چیده شده‏اند و از حالت طبیعی خود خارج شده و دیگر آن زنگ آرام و گوش نواز قافیه را ندارند:

یک ریز/بر روزهایم بریز/از آن گپ‏های ریز ریز/و در دهانم‏ /استکان استکان/دریا بتکان...

گوزن‏ها،صفحه 49

یا:

می‏زنم/پس می‏زنم/و هستم تا آخر ساران بنگ/باران سنگ/...

چهار صد ضربه،صفحه 41

\*\*\*\*

فضایی خاکستری،سرمه‏ای و سیاه بیشتر شعرهای«آوازهای...»را پوشانده است:

شاید شانه هم نکنی/فقط ببافم و/شانه به شانهء روزهای سرمه‏ای/ خاکستری/سیاه/اه.../باید سر کنم...

شبانه،صفحه 58

موسوی دغدغه‏های زیادی دارد؛دغدغهء گذشته،حال و آینده.او نگران ستاره‏ای است که ندارد و اینکه هیچ کس منتظرش نیست و تمام‏ اینها هنگامی که با حس زنانه و عاطفی او پیوند می‏خورد به زیبایی در شعر خودش را نشان می‏دهد:

من با زمین حرفی ندارم/از این هفت آسمان اما/نه خدا/نه‏ ستاره‏ای که نداریم/پیاله‏ای پشت پنجره بگذار/برای عکس ماه/ وقتی هیچ کس منتظرم نیست...

پیغام،صفحه 10

البته باید به این نکته هم اشاره کرد که این فضای تیره و سیاه‏ منجر به سرخوردگی و ناامیدی و یأس نمی‏شود و همین امر موسوی را از شاعران دیگر متمایز می‏کند.موسوی به جای آه و ناله‏های موسوم و سوز و گدازهای شاعرانه در فکر و گمان روشنایی‏ و افق تازه‏ای است:

وقتی هیچ کس منتظرم نیست/می‏خواهم گمان کنم/جایی‏ چراغی روشن است...

پیغام،صفحه 11

یا:

دلم نارنج می‏خواهد/و فکر می‏کنم ای کاش/اتاقم یک پنجره‏ بیشتر داشت...

صفحه 44

اگر به واژهء«نارنج»و تداعیهای بسیاری که انجام‏ می‏دهد دقت کنیم به هنر«موسوی»پی خواهیم برد، هنری که از ضمیر ناخود آگاه او برمی‏خیزد و در آن از دستهای مرئی و حضور آگاهانهء شاعر خبری نیست.

\*\*\*\*

در ابتدای مقاله قصد داشتم به نکتهء مهمی اشاره‏ کنم اما بعد از کمی تأمل تصمیم گرفتم این نکته را بگذارم برای پایان بندی مقاله تا ضربهء بهتری داشته‏ باشد:

در سالهای اخیر(خوشبختانه یا متأسفانه) مجموعه شعرهای بسیاری به بازار آمده‏اند و پشت‏ ویترین کتاب فروشیها یا در قفسه‏ها چیده شده‏اند. بیشتر این مجموعه‏ها،کتاب‏هایی سطحی و بدون‏ هیچ گونه ارزش هنری و زیبایی‏شناختی هستند که‏ تنها توسط جیب شاعران(شاعر نماها)به چاپ رسیده‏ است و یا کپیهای شبیه یکدیگری هستند که این‏ روزها در قالبهای مختلف شعری به ویژه شعر کلاسیک و جوان ما به وفور دیده می‏شود به طوری که‏ اگر نام شاعرانشان را برداریم به ندرت می‏توان‏ تشخیص داد که این مجموعه‏ها متعلق دو یا چند شاعر است.

به پندار من یکی از مهم‏ترین دلایلی که ما با چنین معضلی روبه‏رو هستیم فقدان اندیشه و تفکری‏ عمیق پشت شعرهای شاعران جوان ماست،یا به‏ عبارت دیگر عدم وجود یک جهان‏بینی مشخص و نگاهی که فقط مخصوص آن شاعر بوده و البته با پشتوانهء اندیشه‏ای قوی و استوار همراه باشد.

موسوی در دو مجموعهء شعری خودش ثابت‏ کرده که حداقل دارای جهان‏بینی خاصی است که‏ فقط در اشعار و نگاه او دیده می‏شود نه شاعری دیگر. و همین باعث می‏شود که من برای شعر موسوی‏ احترم زیادی قایل باشم.با قسمتی از شعر«مرثیه» که موسوی برای مادرش سروده و دارای همان‏ جهان‏بینی و نگاه متفاوت اوست این نقد را به پایان‏ می‏برم:

تمام شد و رفت/خدا پشت توری پنجره/چارخانه‏ است و همین!/.../نه!گریه نمی‏کنم/مردن فقط به‏ زمین نزدیک‏تر شدن است/و به یاد بیاور/همیشه‏ برای هر اتفاق/چقدر کوتاه‏ایم...

«مردن‏ فقط به زمین‏ نزدیک‏تر شدن است»

@از نکات مهم و مثبتی که باعث شد تا مجموعهء«پا برهنه‏ تا صبح»به یکی از موفق‏ترین کتابهای‏ شعر سال تبدیل‏ شود،زبان صمیمی‏ و بیان راحت و سالمی بود که‏ موسوی در شعرهای‏ این مجموعه به کار بسته بود.

@درگیری زیاد بین‏ شاعر و زبان و فرم‏ منجر به ایجاد فاصله‏ای بین ذهن‏ موسوی و زبان‏ شعر و در نهایت‏ آنچه او روی کاغذ می‏آورد شد.

@فضایی‏ خاکستری،سرمه‏ای‏ و سیاه بیشتر شعرهای‏ «آوازهای...»را پوشانده است.